

Lack of Correct Writing and Critical Attitude in Expressing Syntactic Principles

Critique of Form and Content in the Book of Syntactic Theory in the Form of Argumentative Commentary on Mughni al-Adib

Malik Abdi*

Abstract

Criticism, as a surgical process of literary texts, seeks to express the weaknesses of scientific works and then to explain the strengths and highlight their positive aspects. As one of the meanings of critique in the Arabic word is to take the bird's grain and beak it to remove the healthy grain and to remove the defective and rotten grain. The science of syntax as one of the important disciplines of linguistics has been a strategic weapon of explorers of literary texts, and has always been considered by thinkers to provide critique and to write about scientific compositions. The book under review is an attempt to document some of the syntactic titles presented in the book "Mughni al-Adib", which is itself a new version of "Mughni al-Labib" by Ibn Hisham Ansari. This research is based on a descriptive-analytical method, and the results indicate that there is almost no trace of modernity in reasoning, and the presentation had solid and convincing approach in work. The explanations given by the author under the title of "syntactic revolution" are generally either incorrect, or quoting one of the famous opinions of its predecessors without mentioning their opinion, or attributing some of these opinions to themselves as a new argument and It is the syntactic initiative of the author. The rhythm of the book is also slow, monotonous and boring, and it does not have an attractive shape in terms of writing and processing. Thora's syntactic book is generally an undocumented, unsubstantiated

* Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ilam University, Ilam, Iran, m.abdi@ilam.ac.ir

Date received: 09/08/2020, Date of acceptance: 20/02/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۲۴۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره دوم، اردیبهشت ۱۴۰۰

quasi-scientific work that is far removed from the reference system and is in fact, an unstable and weakened version of important sources in the field.

Keywords: Critical Attitude, Syntactic Argumentation, Rhetorical Criticism, Critical Revolution Book



فقدان نگارش و نگرش صحیح نقادانه در تقریر اصول نحوی

نقد فرم و محتوا در کتاب *ثورة نحویة فی هیئة تعلیقہ استدلالیة علی مغنی الأدیب* (انقلابی نحوی بر مبنای ارائه رویکردی استدلالی به کتاب مغنی الأدیب)

مالک عبدی*

چکیده

نقد به مثابه فرایند جراحی متون ادبی، در صدد پی‌جویی و رصد گرانگه‌های ضعف آثار علمی و به دنبال آن برجسته‌سازی نقاط قوت و ابراز وجوه ایجابی آن، و در نهایت تضمین سلامت فرمی و محتوایی آثار علمی است. چنانکه از معانی نقد در لغت عرب دانه‌برداشتن پرنده و منقارزدن او برای برداشتن دانه‌های سالم و کنار نهادن دانه‌های معیوب و فاسد است. دانش نحو نیز به عنوان یکی از مفاتیح مهم علوم زبانی سلاح راهبردی کاوشگران متون ادبی، و همواره مَطْمَح نظر اندیشمندان برای ارائه نقد و نگارش در باب تصنیفات علمی بوده است. کتاب مورد نقد تلاشی است برای مُستدل‌سازی برخی عناوین نحوی مطرح‌شده در کتاب "مغنی الأدیب" که خود نسخه‌نوناگشته‌ای از "مغنی اللیب" ابن هشام انصاری است. این پژوهش بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته و نتایج آن حاکی از آن است که تقریباً اثری از نوگرایی در استدلال، و ارائه رویکردی اجتهادی، مُتَقَن و اِقتاعی در اثر مذکور به چشم نمی‌خورد. تقریراتی که ایشان تحت عنوان "انقلاب نحوی" از آن یاد کرده عموماً یا عاری از صحت بوده، و یا نقل و جانبداری از یکی از آرای مشهور پیشینیان آن هم بدون ذکر رأی آن‌هاست، و یا اتساع برخی از این آراء به خود تحت عنوان استدلال جدید و ابداع نحوی نویسنده است. ریتم کتاب نیز گُند، یکنواخت و ملال‌آور بوده و جلوه جاذبی از لحاظ نگارش و پردازش شکلی ندارد. کتاب *ثورة نحویة* عموماً یک

* استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

m.abdi@ilam.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۲

اثر شبه‌علمی غیر مستند و بدون پشتوانه‌سازی است که کاملاً از نظام ارجاع و احواله به دور بوده و در واقع نسخه ناپایدار و ضعیف‌شده‌ای از منابع مهم موجود در این زمینه است.

کلیدواژه‌ها: نگرش نقادانه، استدلال نحوی، نقد بلاغی، کتاب ثوره تقدیه.

۱. مقدمه

دانش نحو از دانش‌های مترقی حوزه زبان، واز اسباب ارتقاء دلالت‌های زبانی، و نیز ابزاری سودمند در جهت سالم‌سازی محتوای متون مختلف است، و نیز

واسطه است که کژی و کاستی زبان استواری یافته و وضوح تعبیر و سلاست بیان میسر می‌شود... و نیز بدین واسطه است که کتاب و سنت از لحن و تحریف مصون مانده، و علوم مختلف با همه تنوع و گونه‌گونی که دارند بر این طریقت استوار گشته و شفافیت می‌یابند. (الطنطاوی ۱۹۹۵: ۹ و ۱۰).

بعضی از قداما نیز گفته‌اند که «نحو میزان عربیت و منشوری است که به واسطه آن راجع به همه صور موجود در عربیت حکم می‌شود.» (القلقشندی ۱۹۲۲، ج ۱: ۵). در کنار این باید بدین نکته نیز توجه و اذعان داشت که علم نحو به مثابه ابزاری است توانگر برای اصول استنباط و درج مفاهیم ریشه‌دار در ذهن مخاطب از طریق اصول استقرائی خود و کارکردهای قیاس محوری که در درون خود نهفته دارد، و همین قابلیت قیاس محور نحو را به یک دانش کوششی و اجتهادی در فهم جزئی‌نگر لایه‌های پنهان کلام عرب مبدل می‌سازد، به گونه‌ای که اغلب نحویان و علمای اصول در تعریف خود از علم نحو آن را به مثابه مطلق قیاس به کار برده‌اند؛ از آن جمله در تعریف کسائی از علم نحو می‌بینیم که اذعان می‌دارد «نحو یقیناً یک قیاس مورد تبعیت است * و تنها به واسطه اوست که در هر علمی انتفاع حاصل می‌شود. (شعر)» (الجلالسی ۱۹۷۱: ۹۱). در لغت نیز نحو از ماده «نحا ینحو» به معنای قصد و آهنگ کردن و پی‌جویی و روی‌نهادن به سو و جهتی است (ر.ک: ابن‌جنی ۱۹۵۲، ج ۱: ۳۴). نقد نیز در زبان عرب «غلّ و غش زدایی و زدودن وجه تقلبی در پول و وجوه نقدی رایج است.» (الجوهری ۲۰۰۸: ۱۰۶۲)؛ و نیز به معنای «آزمودن به جهت تشخیص خوبی از بدی و اصل از تقلبی است، و نقد درهم و دینار نیز به معنای اظهار تقلبی یا اصل بودن آن است، و نقد کلام نیز به معنای اظهار حسن و قبح و معایب و محاسن آن است.» (مصطفی و آخرون ۱۹۸۹، ج ۲: ۹۴۴). در لسان‌العرب نیز آمده است که

«نقد الطائرُ الحبَّ» یعنی آن گاه که پرنده دانه را یکی یکی بردارد و این کار او مانند نوک زدن است؛ و نیز به معنای مارگزیدگی و گزش مار نیز هست.» (ابن منظور ۲۰۰۵، ج ۴: ۳۹۹۷). پس چنانکه می‌بینیم نقد تنها تاخت و تاز نیست، بلکه تاختن و ساختن است! نقد تعاملی است دوسویه میان نقاد و مولف که کار آنان را به اصلاح و تدبیر می‌کشاند، اصلاح خطاها و تدبیر برای ارتقاء سطح کیفی محتوی.

بنابر این نقد بر خلاف تصور همگان باید مُخَرَّب باشد! آری! یعنی جنبه تخریبی آن در ازاله و اصلاح نقاط ضعف اثر مورد نقد باید نمود یابد، و گامی در جهت پیرایش متن از کاستی‌ها و تزلزل باشد. به نظر نگارنده نقد حکم "پرتودرمانی" آثار علمی و ادبی را دارد، که سلول‌های سرطانی اثر را کشته و راه را برای رشد و تکثیر یاخته‌های مثبت و اثربخش هموار می‌سازد. در حقیقت نقاد خود را شریک اثر تالیفی می‌داند، و به مثابه کسی که می‌خواهد کودک نوپای اثر را رشد داده و راه بُرد در مسیر کیفیت‌بخشی به این اثر علمی گام برمی‌دارد، و نقاط ضعف و قوت را همزمان برملا می‌سازد، و در واقع طفل نوپای اثر را با جرح و تعدیل به رشد و تعالی می‌رساند.

۱.۱ پیشینه پژوهش

مقاله یدالله رفیعی و رعنا عبدی "روش‌شناسی کتاب الأُصول فی النحو ابن سراج (با تکیه بر نقد و بررسی ویژگی‌های کتاب) (۱۳۹۸) که به بررسی نظم منطقی کتاب و روش‌شناسی نحوی ابن سراج پرداخته، و ابتکار هوشمندانه وی را در تلفیق مبانی و اصول دو مکتب کوفه و بصره در نحو مورد بررسی قرار داده است. همچنین مقاله‌ای با عنوان "کتاب النحو الأساسی در ترازوی نقد" (۱۳۹۶) توسط وصال میمندی و سمیرا صدیقی مورنانی به معرفی و بیان مهمترین نقاط ضعف و قوت کتاب پرداخته است. و نیز در مقاله "بررسی و نقد ترجمه و شرح مبادی العربیه ۴ (قسمت نحو) شرح سید علی حسینی" (۱۳۹۱) جواد دهقانیان و صدیقه جمالی پس از بررسی ماهیت ترجمه‌ای کتاب و صحت و صقم مطالب مندرج در آن، به بیان نقاط ضعف این اثر در سه سطح اشکالات علمی، اشکالات حروف‌چینی و ویرایشی و اشکالات نگارشی پرداخته اند.

در رابطه با اصل کتاب مغنی اللیب ابن هشام نیز تا کنون پژوهش‌هایی بدین شرح صورت گرفته است: مقاله‌ای تحت عنوان "دراسة و نقد لکتاب «مغنی اللیب عن کتب الأعراب» لابن هشام الأنصاری" (۱۳۸۹) توسط سید علی میرلوحی و اختر علوی که

نگارندگان در آن پس از شرح و معرفی مختصر کتاب و صاحب اثر به نقد مغنی اللیب از چهار جهت تناقض و لغزش در بیان وجوه اعرابی، برخورد دوگانه در تمسک به رسم الخط مصحف، استفاده از آراء نحویان بدون اسناد آن به صاحبانش و خطا در نسبت آراء نحوی به صاحبانش پرداخته‌اند. در مقاله "تأملی بر کتاب مغنی الأریب فی تهذیب مغنی اللیب عن کتب الاعاریب" (۱۳۹۸) جواد آسه به نقد مقدمه و محتوای مغنی الأریب پرداخته که خود نسخه نونگاشته مغنی الأدیب می‌باشد. همچنین مقاله "بررسی و نقد معانی حرف جر «باء» از دیدگاه ابن هشام انصاری" (۱۳۹۳) به قلم غلام‌حسن محبی و بتول علوی که حاوی مطالبی راجع به واکاوی معانی منعکس شده از حرف باء در کتاب مغنی و چالش‌های موجود بر سر راه برگردان این معانی است. کتابی نیز با عنوان "نقد استشهدات قرآنی مغنی اللیب" (۱۳۹۳) توسط سید عباس قدیمی نژاد به چاپ رسیده که نویسنده در آن ضمن معرفی ابن‌هشام و تبیین جایگاه علمی وی، اشکالات نسبتاً پرشمار او در استشهاد به آیات قرآن کریم را گوشزد کرده، و مواردی از لغزش او را در تبیین موضوعات علمی و ادبی حوزه صرف و نحو بیان نموده است.

۲.۱ پرسش‌های پژوهش

۱. نگارنده چقدر در پیروی از نظام رجاع و مستندسازی محتواهای استدلالی خویش تحت عنوان انقلاب نحوی موفق بوده است؟
۲. نگارنده تا چه حد در تصحیح نگاه استدلالی خود در جرح و تعدیل آراء مطرح شده در کتاب مغنی الأدیب توفیق داشته است؟
۳. آراء منحصر بفرد مطرح شده توسط نگارنده تا چه حد منطقی‌پذیر و غیرساختارشکنانه بوده، و بر مبنای رویکردهای نحوی متقن و باورپذیر ارائه شده است؟

۲. معرفی کلی اثر

۱.۲ اطلاعات شناختی کتاب

کتاب "ثورة نحویة فی هیئة تعلیقة استدلالیة علی مغنی الأدیب" نوشته آقای حمید حاجی علی است که در ۲۰۷ صفحه و شمارگان ۲۰۰۰ نسخه برای نخستین بار در سال ۱۳۸۴ و در انتشارات تشیع در شهر مقدس قم به عنوان یک اثر نقدی تحلیلی نحوی به چاپ

رسیده است. کتاب بنا بر سال چاپش فاقد ضوابط استانداردهای بین‌المللی فهرست‌نویسی پیش از انتشار (فیپا) است. قیمت آن نیز برای سال ۱۳۸۴ در چاپ نخست ۱۲۰۰ تومان درج شده است. کتاب حاضر بنا بر ادعای مولفش اثری است تعلیقی و استدلالی بر کتاب مغنی الأدیب که خود نگاشته جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم است، و در واقع نسخه‌نونگاشته و تهذیب شده مغنی اللیب ابن هشام انصاری است که بنا بر توضیحات نگارندگان با توجه به کثرت شواهد شعری موجود در اثر ابن هشام و نیز وجود پاره‌ای از شواهد شعری منافی عفت و در تعارض با عرف اخلاق عمومی، به نحوی آراسته و پیراسته شده که از وجود چنین شواهدی مبرا شده است.

۲.۲ فصل‌بندی و محورهای اصلی و ساختاری کتاب

کتاب فصل‌بندی خاصی ندارد و شاید این امر ناگزیر به تبعیت از متن اصلی دو کتاب مغنی اللیب و مغنی الأدیب صورت گرفته که در باب اول به مسائل مربوط به معانی حروف و ادوات می‌پردازند و مولف نیز در یک تسلسل خشک و بی‌رونق و دنباله‌روانه صرفاً به چیدمان ادوات مذکور در متن کتاب بسنده کرده و هیچ ذوق و ابداعی در آن اعمال ننموده، و در واقع نشانی از عملکرد تحوّل‌گرای مولف در چیدمان فهرست مطالب و عنوان‌بندی آن به چشم نمی‌خورد. چنانکه مولف اثر خود را "ثورة نحویة" نامیده انتظار می‌رود این مشی انقلابی را از همان آغاز طلیعه فهرست‌بندی آشکار کند که چنین نکرده است. مداخلی که برای ورود به مباحث کتاب ایراد شده بسیار کوتاه و اتر است و در واقع کیفیت یک دیباچه پویا و خوداتکا برای آماده‌سازی مخاطب به منظور ورود به مباحث اصلی کتاب را ندارد، و در همان چند سطر کوتاه، تعارفات و تکلفات غیر علمی و غیر ضروری بر مداخل کتاب سایه می‌اندازد. جالب آن که خود مولف نیز اظهار می‌دارد که قصد و انگیزه‌ای برای نگاشتن کتاب در این باب نداشته و اگر اصرار همراهان و طالبان علم نبود هرگز پای در چنین وادی نمی‌نهاد! که این خود شاید رگه‌هایی از عدم رویکرد متعهدانه علمی را در نزد مؤلف نسبت به پرکردن خلأهای موجود در این زمینه به ذهن خواننده خطور دهد، چنانکه ایشان تصریح داشته به توصیه و اصرار دیگران اقدام به این امر نموده که اساساً روحیه‌ای نامناسب و منفعلانه برای نگاشتن کتاب در چنین وادی سخت و سهمگینی است، که بعدها در متن کتاب نیز نشانه‌های این بی‌حوصلگی را در نگارش و نگرش مولف می‌بینیم که بدان اشاره خواهد شد.

۳.۲ نقدی بر عنوان کتاب

عنوان کتاب به مثابه ویتربینی است که باید جذابیت محتوایی کتاب و نقدوارگی مضمونی آن را به صورتی وزین بازتاب دهد و با محتوا رابطه مستقیم نیز داشته باشد، و

در عین حال اشاره‌ای محدود و جزئی‌نگر به بخش‌هایی محدود از کتاب نباشد، بلکه به نحوی اشاره‌ای عام و مفهومی به محتوای کلی کتاب باشد و اندیشه‌ای که به طور نامحسوس در متن آن موج می‌زند. همچنین عنوان باید منجر به ایجاد رابطه‌ای دوسویه و حقیقی میان مخاطب و صاحب اثر شود، چرا که به منزله کلید گره‌گشای محتوای اصلی کتاب است و در انتخاب آن باید دقت فراوان شود. (علاء الدین محمود ۲۰۱۹: <http://www.alkhaleej.ae/supplements/>).

بنا بر این عنوان باید پویا و خودکفا و دارای استقلال شخصیتی بوده و ذهنیت‌ساز باشد، چرا که در واقع گذرواژه و رمزگشای مفاهیم علمی کتاب است، بنا بر این باید از فضاسازی‌های وهمی و تحریک‌کننده صرف به دور باشد. به نظر می‌رسد مولف محترم در اختیار عنوان خود صرفاً تحریک‌کنندگی و جنبه انگیزشی مخاطب را در نظر داشته و سعی نموده تا با انتخاب عنوانی چالشی، پُرطمطراق و پُرهیاهو مخاطب را غرق در جاذبه‌های شنیداری این اسم کند: "ثورة نحوية" انقلابی نحوی! در صورتی که کتاب نه تنها رویه‌ای شورشگرانه و انقلابی و تازنده در بازپرداخت مضامین نحوی ندارد، بلکه در بسیاری موارد در کنار تحلیل‌های خشک و سِتروَن، حرکتی خاموش و خزنده و بی‌بضاعت داشته‌است. ضمن آنکه اهتمام به انتخاب عناوین انگیزشی و پرجاذبه بیشتر مناسب ژانرهای سینمایی و فرایند تیتربرداری ژورنالیستی بوده، و در حوزه زبان و ادبیات خالی از وجه است.

۳. کیفیت فنی و ظاهری اثر

۱.۳ طرح جلد

نقطه قوت طرح روی جلد "خط ثلث" آن است که از خطوط زیبا و خوش نقش و نگار اسلامی است، و مناسب تحقیق و نگارش در ابواب مختلف علوم عربیت از جمله نحو است. «الف‌های کشیده و بلند و دوایر نسبتاً کم‌عمق و باز از خصوصیات این خط است.» (فضایلی ۱۳۶۲: ۲۹۲). همچنین «تزیینات و حروف خفیفه، به منظور یکنواخت کردن خط و زمینه، برقراری نسبت میان سیاهی خط و سفیدی داخل حلقه‌های حروف (تعادل سواد و بیاض)

و آراستن حروف و کلمات به نحو بارزی به کار می‌روند.» (همان: ۲۶۴-۲۶۳). بنا بر همین ساختار هندسی خط ثلث که مبتنی بر نحوه انتخاب قلم و پیچ و دَوَران‌های ممتد، و «تلفیق میان $\frac{1}{3}$ سطح خطوط مستقیم و $\frac{2}{3}$ دور خطوط منحنی در شکل حروف و کلمات آن است.» (منشی قمی ۱۳۵۹: ۱۷-۱۶) حسی آرامش‌بخش و جلوه بصری متوازن و مطبوعی را در پیش چشمان مخاطب پدیدار می‌نماید.

اما انتخاب طرح جلد بسیار ابتدایی و ناقص، غیر هوشمندانه و نامتجانس با عنوان و محتوا بوده، و یادآور محراب‌های نماز و یا کتیبه‌های به جا مانده از میراث اسلامی است و هیچ سنخیتی با طرح یک فضای خلاقانه و هوشمند برای طرح مباحث نحوی، و تصویری پیش‌برنده و منسجم با فضای کلی کتاب ندارد. تلفیق رنگ‌های موجود بر روی جلد کتاب و انتخاب رنگ سیاه مغشوش و غیرمسطح در حاشیه طرح روی جلد، نمایی غیرمعقول به کتاب داده و پرتوهای منفی ساطع شده از این رنگ سامانه‌های چشمی مخاطب را می‌آزرد. چنانکه می‌دانیم رابطه مستقیمی میان رنگ و عناصر شخصیتی و روانشناختی وجود دارد. از جمله آنکه رنگ اساساً «قدرت ایجاد تأثیرپذیری روانی در انسان را داراست، چنانکه قدرت رونمایی از ابعاد شخصیتی انسان را نیز دارا می‌باشد.» (مختار عمر ۱۹۹۷: ۱۸۳). رنگ سیاه چه به لحاظ روانشناختی و چه به لحاظ جلوه‌های بصری و چه به لحاظ نسبت بازتاب‌دهندگی الکترومغناطیسی نمادی سلبی و مخرب و تشویش‌گذار در چرخه روانسنجی و شخصیتی مخاطب به شمار می‌آید. از جمله آنکه «سیاه نماد اندوه و درد و مرگ است. و نیز نماد ترس از نادانسته‌ها و تمایل به پوشاندن است.» (گراوز ۱۹۵۱: ۴۰۸). و نیز «به سبب اینکه رنگ‌زداست و رنگ‌وارگی را سلب می‌کند حامل پیام نیستی و فناست.» (مکس لوشنر ۱۹۷۸: ۷۵). بنا بر این استفاده از رنگ سیاه «وارتباط آن با بدبینی و معانی سلبی یک امر تصادفی نیست، بلکه بخاطر استفاده از آن در مناسبت‌های حزن‌انگیز و ماتم‌کده‌هاست.» (مختار عمر ۱۹۹۷: ۲۰۱). بنابراین، هیئت ظاهری کتاب به لحاظ طراحی جلد و ساختارهای انتخاب رنگ و تلفیق آن بسیار ناموزون، و بازتاب‌دهنده احساسات منفی و گریزنده است، و به نظر پژوهنده اصلاً مناسب کار تالیفی در حوزه‌های نحوی نیست. چونانکه علم نحو خود دارای جفاف و ساختاری خشک و غیرمنعطف بوده و معمولاً دانشجویان را از خود می‌رانند، حال اگر با چنین عناصر رنگی نامتوازن و زننده‌ای نیز تلفیق شود درجه رویگردانی خوانندگان از آن دوچندان خواهد شد. پیشنهاد این بود که از طرح جلدی با رنگ‌های روشن و دلالت‌های پویا و بهجت‌انگیز استفاده می‌شد، و با تلفیق آن با حجم‌های دورانی و منعطف و دارای انحناء

و تحدُّب و تقعر و انتخاب طرح‌هایی از نقاشی‌های کویستی یا امپرسیونیستی و نقوشی تذهیبی و نگارینه‌ها و نقاشی خط‌های منقوش به مینیاتور ایرانی با ابعاد بزرگتر، جلوه‌ای کارآمدتر برای طرح روی تصویر کرده و گامی در جهت روان‌سازی مفاهیم نحوی در ذهن دانش‌جویان و طلبان جوان برمی‌داشت.

۲.۳ میزان رعایت قواعد عمومی نگارش و ویرایش تخصصی (اغلاط صرفی، نحوی و نگارشی کتاب)

۱.۲.۳ اغلاط مهم نگارشی

در آخرین صفحه کتاب و در ذکر صلوات در بیان سال ۱۴۲۵ عدد چهارصد را "أربعمائة" و "خمس" را مذكر آورده که هر دو اشتباهند، چرا که «همزه مفتوح و در وسط کلمه باشد متناسب با حرکت حرف ماقبل خود نوشته می‌شود.» (الغلابینی ۲۰۰۰: ۱۴۸) یعنی "مئة" طریقه ضبط صحیح این کلمه است و بنا بر کسره پیش از همزه باید بر کرسی یاء نوشته شود، و بجای أربعة نیز باید از لفظ أربع استفاده شود. در صفحه ۷۸ نیز یک حرف لام در "الفظ" جا افتاده که باید "اللفظ" شود. در پاورقی صفحه ۱۳۶ "زیارت عاشوراء" درج شده که عجیب و غلط است و باید به وجه عربی و با تاءى مربوطه مدوَّره درج شود "زیارة عاشوراء". در آیه وارد شده در ذیل صفحه ۱۵۶ ۴ سطر مانده به آخر یک حرف لام از ظالمین ساقط شده و "بئس لظالمین" درج شده که درست آیه این است *بئس للظالمین بدلاً*. همچنین در صفحه ۱۶۷ شش سطر مانده به آخر در دو کلمه "یسئله و السئوال" در کتابت همزه دچار اشتباه شده و وجه صحیح آنها "یسألُه و السؤال" است. در ۱۷۰ سه سطر مانده به آخر مولف همچنان در نگارش صحیح همزه دچار اشکال جدی است و دو بار فعل "جاءنی" را به صورت جائنی درج کرده است! به نظر می‌آید چنین مواردی از سهو و عدم ایتقان در درج وجه صحیح نگارشی الفاظ عربی در این سطح از نگارنده محترم پذیرفتنی نیست. در سطر اول و دوم از صفحه ۱۵۷ نیز عبارت "ولیس فی العرب کلمة تحتاج... الخ" به نظر می‌رسد باید وجه صحیح عبارت اینگونه باشد "لیس فی العربیة کلمة... ویا لیس عند العرب أو فی کلام العرب کلمة... تا مفهوم جمله درست تقریر شود.

۲.۲.۳ اغلاط ناشی از عدم مطابقت جنسیتی (تذکیر و تانیث)

در صفحه دوازده بند (۳) به جای کلمه "حروف" باید از "حرف یا أحرُف الاستفهام" به صیغه جمع قلّه استفاده می‌شد که صحیح‌تر و فصیح‌تر است، چرا که از میان ادوات استفهام تنها دو مورد آنها حرف‌اند (همزه و هل) و مابقی اسم هستند، ولذا تعبیر حروف استفهام برای این منظور نارساست. در صفحه ۲۱ در عبارت "لم یثبت کون ال موصولة لا اسمیاً و لا حرفیاً" که پیداست ال را مؤنث تقدیر کرده و خبر شبه فعل کون را موصوله به وجه تانیثی ذکر کرده، ولی در دو کلمه مابعد آن به یکباره به وجه تذکیر عدول کرده "لا اسمیاً و لا حرفیاً" که طبعاً و عقلاً اگر در ابتدا ال را مونث فرض کرده باید در اینجا هم گفته شود "لا اسمیة و لا حرفیة". در صفحه ۲۵ نیز همین سهو در عدم تطابق میان مذکر و مونث به چشم می‌خورد، آنجا که گفته است "أی الوصلیة یکون حرفاً!" و باید فعل "تکون" جایگزین آن شود.

صفحه ۴۰ سطر دوم از بالای صفحه "لو جئت بأحدهما مکان الآخر" غلط و درست آن "لو جئت بإحدهما مکان الأخری" می‌باشد، چونکه پیشتر عبارت "لا تکونان مرادفتین" آمده و بنا بر این مطابقت با وجه تانیث واجب است. در صفحه ۶۷ سطر ۹ خبر آن منصوب آمده "وقد ذکرنا فیما مضی أن «هز» ذا وجهین" که باید "أن «هز» ذو وجهین" شود. در صفحه ۶۸ سه سطر مانده به آخر هم دو خطای همزمان مرتکب شده‌اند "لأنها أيضا ذا فائدة" که هم باید ذا تبدیل به ذات شود چون خبر از مونث است، وهم به جای اعراب نصب مرفوع شود "لأنها أيضا ذات فائدة".

صفحه ۷۸ دو سطر مانده به آخر "فإن ألف ما" النافیة تُحذف فی التلْفُظ وإن کان ثابتاً فی الكتابة" که باید تذکیر کان و ثابتاً لحاظ شود: "وإن کانت ثابتة فی الكتابة" چونکه به ألف برمی‌گردند که آنها را مونث قلمداد کرده است. در صفحه ۹۸ بند ۵ "دخول الفاء علی المسائل الستة" با توجه به وجوب مغایرت عدد با معدود در مساله جنس باید کلمه الستة مذکر بیاید "المسائل الست" چونکه مسائل جمع مساله و مساله مونث است و مخالفت وجوبی است. در صفحه ۱۳۱ بند ۳ سطر نهم "هذه اللام مختصّ بـ.." درج شده که "مختصّة" به وجه تانیث درست است. در صفحه ۱۴۷ سطر ۳ از پاراگراف پنجم عبارت "أن المفهوم موجودان" درج شده که اسم آن در ان مرفوع به الف آمده و خطای فاحشی است و وجه درست آن "أن المفهومین موجودان" است. در صفحه ۱۵۱ بند ۱ ذیل ص ۲۱۸ "هذه الدعوی تحتاج" صحیح است که به اشتباه "یحتاج" نگاشته شده است.

در عبارت "إن الكلمة اسما كان أو حرفاً أو ..." در سطر یکی مانده به آخر در صفحه ۱۵۷ باید "إن الكلمة اسما كانت" به تانیث فعل کان باشد که به کلمه برمی‌گردد و مونث است. صفحه ۱۷۳ ذیل ص ۲۵۶ عبارت "هذا الكلام مبتنی علی أن ..." آمده که مبتنی منقوص و در موضع رفع است و یاء آخر آن واجب السقوط است "هذا الكلام مبتنی علی ..."، که این اشکال را در نخستین سطر صفحه ۱۹۸ نیز تکرار کرده است.

۴. بررسی ساختار حجمی و چارچوب کلی تدوین اثر

۱.۴ نظم منطقی و انسجام مطالب در کل اثر (تسلسل عناوین کلی اثر)

کتاب حاضر چون الگوی نظم سامان‌یافته‌ای از پیش دارد (کتاب مغنی الأديب که برای آن تعلیق نوشته شده است) بنا بر این در بُعد طراحی ساختار انسجامی اثر مطلقاً دچار مشکل نبوده، و بنابر تبعیت گام به گام نویسنده از اثر مورد تعلیق، دیگر مجالی برای خودنمایی و بروز توانمندی نویسنده در نظم‌دهی و طراحی الگوی کاربردی در فضای کلی اثر به وجود نیامده است. کتاب بیشتر یک روایتگری نحوی است تا یک حرکت نقادانه علمی و اثرگذار که قصد تحلیل و ارائه الگوهای اصلاحی داشته باشد. نویسنده در این بخش غافل از آن بوده که برای ورود به هر مبحث از باب توطئه و تمهید ابتدا سخنی چند بنگارد و اندکی برای مخاطب زمینه‌سازی نموده و صورت‌بندی ذهنی متناسبی با ایده‌های نحوی خود برای ورود به بحث ارائه دهد. در این راستا کتاب در حد یک جزوه چاپی و یا یک اعلامیه مفصل چندین صفحه‌ای است و اثری از خلاقیت و سامان‌مندی چه در ارائه و چه در تحلیل مباحث آن به چشم نمی‌خورد.

۲.۴ میزان اعتبار و تازگی منابع از جهت علمی

یکی از نقاط بسیار مایوس‌کننده در این اثر عدم استفاده از هیچگونه منبع و مصدر دسته اول و یا دومی است! تقریباً هیچگونه ارجاعی در این کتاب وجود نداشته و مولف از صدر تا ذیل کتاب خود را با تقریر ایرادات شخصی بدون استناد و غیر هدفمند هدر داده و حتی برای اثبات ادله و آرای که از خود در زمینه‌های مختلف نحوی بروز داده ارجاع و احاله‌ای به منابع اصیل و دست اول نداده است. کتاب در همان آغاز نیاز به مباحث تئوریک و مقدماتی داشت که باید با منابع تراز اول پشتوانه‌سازی می‌شد که چنین اتفاقی در متن کتاب

اساساً رخ نداده است. این رویکرد به لحاظ اعتبار و اخلاق علمی و پژوهشی نکوهیده و غیرقابل فهم است، و اصولاً در قرن حاضر هیچ جوینده علمی به خود اجازه نمی‌دهد تقریرات و خودنگاشته‌های به ظاهر اجتهادی یک مولف را بدون کوچکترین استنادی مطالعه کند، و کتاب به لحاظ وجود این نقیصه دارای ارزش علمی چندانی در محافل آکادمیک نیست. همچنین با این رویکرد نادرست مولف، امکان اصالت‌سنجی منابع و سنجش میزان دقت و رعایت امانت علمی در نحوه ارجاع‌دهی نیز از ناقد کتاب سلب شده است.

۵. تجزیه و تحلیل، و بررسی محتوای علمی مسأله (در دوسطح بلاغی و نحوی)

۱.۵ اشکالات رویکرد نقادانه در سطح بلاغی

۱.۱.۵ نارسائی در تبیین صحیح معانی مستفاد از استفهام

نکته‌ای را مولف در ذیل صفحه ۱۳ درباره استفهام بیان داشته که مسأله یا برداشتی ذوقی و شخصی است که ایشان عبارت "معانی استفهام" را برای عناوینی همچون تهدید و توییح و وعید و تشویق و تعجیز و... درست ندانسته و ابراز می‌دارد که معنای استفهام همان معنای حقیقی انشائی آن است و همه این موارد در واقع انگیزه‌های استفهام‌اند نه معانی که برای استفهام به کار رفته باشند! لازم است بیان شود که لفظ معانی جمع معنی و به معنای مقصود و شیء منوی و مورد نظر است، و اگر ما بنا بر تعبیر مولف معنای استفهام را تنها یک وجه و آن هم حقیقی انشائی بدانیم در واقع حصاری پیرامون شمولیت حوزه دلالت استفهام کشیده‌ایم! خیر؛ بنا بر فرض مولف وجه انشائی تنها معنای استفهام نیست، بلکه انشائی بودن اصلاً از معانی استفهام نیست بلکه انشائیت ذات استفهام و ماهیت سیاق‌های استفهامی را در مقابل جملات خبری نشان می‌دهد و از معانی استفهام به شمار نمی‌رود! بنا بر این، انشاء مبین نوع استفهام و وجه ممیزه آن در قیاس با وجوه خبری است نه معنای استفهام، و آنچنانکه در کتب معتبر بلاغت نیز آمده که: استفهام یکی از انواع انشای طلبی است و در واقع انشاء مشتمل بر استفهام است در کنار انواعی چون تمنی و نداء و... و استفهام در ذیل تصنیف (و رده‌بندی) است که سرشاخه آن انشاء است (بنگرید به الخطیب القزوینی ۲۰۰۳: ۱۰۸)، نه اینکه انشاء معنی استفهام باشد! تمامی کتب دست اول

بلاغت نیز این اغراض را در ذیل "معانی" متعدد استفهام برشمرده‌اند نه "دواعی و انگیزه‌های" آن بنا بر زعم مؤلف. (همان: ۱۱۲). هاشمی نیز در جواهر می‌گوید

موضوع علم معانی لفظ عربی است از این جهت که «معانی ثانویه» را افاده می‌کند که مدّ نظر گوینده است. یعنی دودسته از معانی متصوّر است، یکی معانی اولیه که از خود لفظ به حسب ترکیب و ساختار آن فهمیده می‌شود و اصل معناست، و دیگری معانی ثانویه که دلالت لفظ در لایه‌های بعدی آن است که کلام به خاطر آنها تکوین می‌یابد، و به همین منظور است که مقتضای حال را همان معانی ثانی گفته‌اند. (الهاشمی لا تا: ۴۷-۴۶).

در مفتاح العلوم نیز ذیل همین عنوان آمده است «و بدان که در بسیاری از موارد پیش می‌آید که این کلمات (ادوات استفهام) معانی دیگری شبیه آنچه از معانی [پیشین] ذکر شد به مدد قرائن و احوال از آنها برخاسته و دریافت می‌شود، مانند معنی تعجب و...» (السکاکی، ۱۹۸۷: ۳۱۴-۳۱۳). بنا بر این همه آنچه که از اغراض ثانوی استفهام مستنبط می‌شود صرفاً معنی است انگیزه‌های ثانوی، بلکه مفاهیم و معانی عرضی است که در کنار معنای اصلی و بنیادین از آن برداشت می‌شود، و اصرار مؤلف بر انگیزه نامیدن معانی مجازی استفهام سعی بیهوده و مخالف اصول مطرح‌شده معنایی در کتب بلاغت و نحو است.

۲.۱.۵ فقدان نگرش صحیح نقدی به کارکردهای ادوات قصر

مؤلف در صفحات ۴۷ و ۴۸ مقوله حصر به اینما را اساساً زیر سوال برده و از حیث ادوات قصر خارج ساخته و تنها با اکتفا به رأی أبوحیان و فخر رازی که قائل به وجه توکیدی برای اینما هستند (بنگرید به الفخر الرازی ۱۹۸۱: ج ۱۲، ۳۰) "اینما" را صرفاً اداتی برای افاده توکید دانسته، آن هم بدون إحاله و استناد واضح و مشخص. البته در اینکه فخر رازی اینما را صرفاً برای توکید و فاقد وجه حصری دانسته تردید وجود دارد، چراکه خود فخر رازی نیز در جاهایی از قرآن نظیر آیه ۱۰۸ سوره انبیاء و ۲۰ آل عمران اینما را مفید وجه حصری دانسته و جالب آن است که ادله و اشکالات وارد بر وجه حصری‌اش را نیز قاطعانه پاسخ می‌دهد، پس خود فخر رازی نیز که موضع استناد مؤلف کتاب برای ردّ وجه حصری اینما بوده نیز کاملاً و به طور مطلق به غیر حصری بودن اینما اذعان ندارد. (رجوع کنید به الفخر الرازی ۱۹۸۱: ج ۷، ۲۱۳؛ و ج ۲۲، ۲۳۳). البته غیرحصری دانستن اینما از سوی فخر رازی "بنا بر تعصّب در اعتقاد به مبانی اهل تسنّن و به منظور زیر سوال بردن حصر در

آیه ولایت امیرالمؤمنین (ع) -مأئده: ۵۵- بوده که از سوی برخی مفسرین شیعه به نحو مقتضی و مبسوط بدان پاسخ داده شده است" (بنگرید به مکارم شیرازی ۱۳۸۷: ج ۴، ۵۴۵-۵۳۷). ایشان همچنین ادعا کرده مقوله استنباط حصر از إنما مربوط به قرون اخیر است و در نصوص قدیمی کتاب و سنت اثری از وجه قصری برای إنما به چشم نمی‌خورد، و در این راستا بعضی از آیات مقرون به إنما را که بنا بر وضوح معنایی‌شان تنها با وجه تأکیدی نیز تبیین می‌شوند ایراد و به آنها برای اثبات دعوی خویش استشهاد کرده است! این درحالی است که در تمامی منابع اصیل بلاغی و نحوی إنما یکی از موکدترین ادوات افاده قصر بوده، و نیز آیات زیادی در قرآن به چشم می‌خورد که جز با تاویل وجه قصری إنما معنای آن صحت نمی‌یابد، آیاتی از قبیل: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ و ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ و ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ﴾ و ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ﴾ و لهو* که قصر حقیقی است و آیات متعدد دیگری که هر کدام تنها با إیحاء دلالت‌های قصری موجه می‌شوند. عبدالقاهر جرجانی نیز در صفحات ۲۱۷ تا ۲۲۰ از کتاب خود "دلائل الإعجاز" به اثبات وجه قصری إنما و البته بیان فروق قصری آن با نفی و استثناء می‌پردازد و برخی آیاتی را که مولف محترم بدان استشهاد نموده و خارج از حیز قصر دانسته‌اند را نیز بر وجه انحصاری إنما تعلیل می‌کند (ر.ک: الجرجانی ۲۰۰۱: ۲۲۲-۲۱۷). پس بجا نیست که مولف به هر قیمتی و به هر بهایی و صرفاً برای نشان دادن شخصیت متمایز و احیاناً منحصر به فرد خود در توجیه استدلالات نحوی دست به هر جرح و تعدیل و تشویش و انتساب و انتحال نابجایی بزند.

۳.۱.۵ مراعات اسلوب صحیح بیانی و گفتاری، شرط لازم بلاغت

در سطر ۲ از صفحه ۱۳۷ مؤلف بر اساس رویه تند و تهاجمی خویش در برخورد با آرائی که مورد پسند ایشان نیست با الفاظی نظیر "سخافته الفاحشة" اظهار نظر تند و بسیار گزنده‌ای را نسبت به مصنف کتاب بیان می‌دارد. جالب است که خود او در چند جای کتابش در صفحات پیشین نسبت به اندکی خشن شدن کلام ابن‌هشام نسبت به آرای نحوین منزجر گشته و آن را تعریض و به دور از ادب دانسته، ولی خود به دفعات با تعابیری چون این و نیز "البشاعة الفاحشة والنشاشة والخبط و التهجين والمريض و أي مرض انجر بهم (چه مرضی دارن اینها که...!!!) وأفحش كلام سمعته حتى الآن والتشويشات العلمیة و الأراجيف و الأضحوكات والأكل من القفا (لقمه را دور سر پیچاندن) و...!" پای را در

جولانگه تاخت و تاز به ساحت صاحب مغنی گذاشته و به تندى بر وی هجوم برده است که این هم ناقص کلام و ادبیات خود اوست، و هم به دور از آداب علمی - تصنیفی است.

۴.۱.۵ بلاغت متمایز "ما" موصوله در إطلاق بر جماعت عقلاء

در صفحه ۱۶۱ بند ۱ (وسط صفحه) اظهار داشته‌اند که اطلاق "ما" بر جماعت عقلاء وجه ضعیف استعمال "ما" و نشانه ضعف دلالت کارکردی آن است که خود صاحب مغنی نیز به همین مقوله نظر داشته است. ناقد معتقد است که بر خلاف تصور رایجی که اعتقاد دارد در بحث موصولات و اسماء استفهام و ادوات شرط عموماً من برای عاقل و ما برای غیرعاقل استعمال می‌شود، بنا بر شواهد متعدد و متقنی در قرآن کریم ملاحظه می‌شود که اتفاقاً آنجا که عقلاء در مراحل عقلانیت به تکامل و بلوغ رسیده و از عقلای دیگر متمایز و متعالی‌تر شوند به جای من از ما برای آنها استفاده می‌شود تا به مدد ابهام و شمولیتی که در آن هست بزرگداشت و تعظیمی برای آن عاقل در نظر گرفته شود. آیاتی نظیر "والله و ما ولد" که نفرمود "و من ولد" و مراد پیامبر عظیم‌الشان خدا حضرت اسماعیل ذبیح است؛ و «والله أعلم بما وضعت» به جای آنکه بگوید "بمن وضعت" یعنی "خدا عالم است به هر آن چیز عجیب و با عظمت و عظیم‌الشانى که زاییده است" (السمین الحلبی ۱۴۰۶، ج ۱: ۶)؛ و «و نفس و ما سوأها» که در اینجا دیگر خود ذات قدسی پروردگار مقصود است که برای آن از ما به جهت تعظیم و بزرگداشت استفاده شده است. بنا بر این اطلاق و حمل ما بر جماعت عقلاء نه تنها وجه ضعیفی نیست و نشانه ضعف قول صاحب مغنی هم نیست، بلکه آنگاه که قوت و شکوه و تعالی موجودی از حد مالوف آن فراتر رود و تشخیصی دیگرگونه باید از ما برای تحقیق این بزرگداشت به جای من استفاده می‌شود.

۲.۵ اشکالات سطوح نحوی

۱.۲.۵ زائده‌بودن در نحو و معنای صحیح آن

در بند ۴ صفحه ۲۶ عموماً راجع به زائده‌بودن رکنی از ارکان کلام در زبان عربی که نظر مولف این است که عنصر زائدی در ساختار کلام عربی وجود ندارد که نظر ناقد این کتاب نیز همین است، ولیکن استنباطی که ناقد از کلمه زائده دارد معادل کلمه "افزودنی" در فارسی است، به این معنی که هرگاه در عربی گفته می‌شود فلان حرف یا ادات زائده است

مقصود آن است که عنصری به عناصر کلام افزوده شده تا تقویت‌کننده و عامل انسجام بیشتر کلام باشد، نه اینکه رکنی از ارکان کلام اضافی است و جایی در ساختار آن ندارد! درست مانند چاشنی‌ها و ادویه‌جاتی که بر غذا افزوده می‌شوند و یقیناً کسی نمی‌گوید که فلان ادویه یا نمک در غذا اضافی است، بلکه گفته می‌شود که نمک یا فلفل به غذا افزوده شده تا طعم و کیفیت آن را بهبود بخشد و از آنها به عنوان "افزودنی‌های مجاز" یاد می‌شود. مانند افعال ثلاثی مزید که در آنجا هم کسی حروف افزوده‌شده بر بنای ثلاثی مجرد فعل را زائد و حشو نمی‌داند، بلکه حرفی به شمار می‌روند که به بنای کلمه افزوده شده تا معانی تازه‌تر و متفاوت‌تری را افاده کنند. با این نگاه و قرائت جزء زائدی به معنای اضافی و سربار و غیرضرور در کلام عرب وجود ندارد، بلکه افزودنی‌های مجاز صرفی، نحوی و معنایی هستند که کاملاً عامدانه افزوده شده و تاویل پذیرند. بنابر این، اشکال نگرش نویسنده کتاب درباره این مسأله آنجاست که واژه "زائده" را در باب مسائل نحوی به معنای "اضافه و مهمل بودن و جزء ناکارآمد و غیرضروری" در نظر گرفته‌اند که بودن و نبودنشان یکی است! در حالیکه زبان عربی زبانی گویا، پویا و هدف‌مند است و حرف و ادات و عنصر زائدی که فارغ از هرگونه کارکرد ساختاری یا معنایی بوده و فاقد وجه اثرگذاری در بافت کلام باشد در آن یافت نمی‌شود، و بنا بر قاعده "زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی" و نیز "اختلاف المبانی دلیل علی اختلاف المعانی" (ن. ک. مقدس اردبیلی لا تا: ج ۱، ۱۷۰) هرگونه افزودنی بر اجزا و عناصر کلام بی‌شک موجب تقویت یا توثیق یا تاکید معنا یا جلوه‌گر ساختن وجوه دیگری از معنا می‌شود که بدون آن عنصر افاده نمی‌شود.

۲.۲.۵ خود ارجاعی در تبیین آراء مشهور نحوی

در صفحه ۲۷ ذیل توضیحات "ألا" مؤلف محترم چیزی را به عنوان استنباط شخصی گفته و به خود نسبت داده‌اند که در بعضی از مخطوطه‌ها و نسخه‌های چاپی خود مغنی وجود داشته و بدان تصریح شده است، و آن اینکه "ألا" در *ألا تعلوا علی* دو کلمه است متشکل از "أن" و "لا"، و آن در آن یا ناصبه و لا ادات نفی است، و یا آن مخففه از ثقیله و لا ناهیه است! (ابن هشام انصاری ۱۹۶۴، ج ۱: ۷۷)؛ و معلوم نیست مؤلف محترم چگونه این رأی را به خود نسبت داده یا زحمت مشاهده اصل کتاب را به خود نداده‌اند.

همچنین در صفحه ۴۳ ذیل بند (۲) درباره آیه شریفه *یبین الله لكم أن تضلوا* معلوم نیست دوباره مؤلف محترم با چه منطقی آرای مطرح شده دیگران را به خود

نسبت داده و با انبوهی از طول و تفصیل مثلاً اجتهادی ندای "وَأَقُول" را مرتباً سر می‌دهند؟! این وجه تعلیلی (مفعول له بودن) برای "أَنْ تَضَلُّوا" به همراه دو وجه دیگر که یکی به تقدیر لا محذوفه باشد ای: *يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْأَمْرَ أَنْ لَا تَضَلُّوا*، و دیگری مفعول بودن "أَنْ تَضَلُّوا" مستقیماً برای "يُبَيِّنُ اللَّهُ" است یعنی "بیین الله لكم الضلالة لئلا تقتربوها... الخ! و هر سه این وجه در کتب نحوی و از جمله در تفسیر سمین حلبی به وضوح آمده است (بنگرید به *السمین الحلبی لا تا: ۱۷۶*)؛ بنا بر این در ساختار یک پژوهش نقدی سترگ و ستوده روا نیست که پژوهشگر استنباط این آراء را به خود انتساب دهد، تا مخاطب در إدراک صحیح رویکردهای نقدی او دچار تشویش نشود.

در صفحه ۸۴ و بند ۳ آن تنها با اتکاء به دو شاهد مثال که آن خود نیز قابل تأویل و تخریجات گوناگون است، و بدون ذکر توجیهاست مستدلّ عقلی و اجتهادی إقرار به جواز منصوب شدن معرفه پس از لاسیما داشته که بر خلاف مشی و روش نحویان در تخریج وجوه نحوی لاسیما است. یادآوری این نکته شایان ذکر است که همیشه برافراشتن پرچم مخالفت با عرف مألوف در مباحث نحوی لزوماً نگارنده را به انقلاب و دگرگونی در پردازش نوین ساختارهای نحوی نمی‌رساند، بلکه همواره مشی منطق‌محور باید در دستورکار باشد.

۳.۲.۵ کمینه‌گرایی و تزییق در استنباط معانی ادوات نحوی

در بند ۱ ذیل "إمّا" در صفحه ۳۶ مؤلف هم در اینجا وهم در جاهای متعدد دیگر در باب تقسیمات و وجوه و انواعی که برای ادوات مختلف زبانی و معانی حروف ذکر شده اصرار دارند که وجه اصلی را همان وجه یگانه و محوری بدانند (مانند آنچه پیشتر راجع به إذ و استفهام و...) گفته‌اند، و سایر وجوه معرفی شده در کتب نحو را وجه به شمار نیاورده، بلکه اغراض یا مفاهیم استنباط‌شده‌ای برگرفته از سیاق و قراین عبارات محسوب کرده‌اند، که هیچ لزومی به این کمینه‌گرایی و تلاش بیهوده برای کاهش رده‌بندی تصنیفات علمی احساس نمی‌شود. و غالب است خود ایشان إذعان دارند که معنای اصلی آن فقط یکی است، ولی در ادامه می‌گویند که "معانی دیگر" مستفاد شده از آن از قراین برداشت می‌شوند، یعنی دلیل معنی حساب‌نکردن معانی دیگر را مستفاد شدنشان به واسطه قرینه بیان می‌دارد که این اصلاً دلیل منطقی و عقلانی نیست.

در صفحه ۵۶ نیز بنا بر مشی مألوف خود معانی باء را کاملاً زدوده و تنها یک معنی (إلصاق) برای آن مقرر داشته، و سپس بدون هیچ توضیحی در سطر بعدی (شماره ۲) درج نموده که این معنی نه اولین معنای باء که آخرین آنهاست!! و این هم توهم است هم تناقض، چون اگر ایشان تنها یک معنی برای باء متصور باشند دیگر اول و آخری برای آن در تصور نیست. سپس در بند ۳ همان صفحه پس از آنکه به دفعات در صفحات پیشین کتاب به معنای زائده بودن ادوات در زبان عربی تاخته و از اساس اصل زیادت را مردود دانسته، اینجا در چرخشی ناخواسته به زیادت باء اذعان داشته و گفته‌اند "أمسکتُ بزید": گفته من این است که بر فرض ثبوت این استعمال، باء زائده است! چرا که در این صورت معنایی برای آن متصور نیست تا بتواند مانند باء در آیه شریفه *وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ* باشد. ابتدا چیزی را به دفعات رد، سپس در حال اضطرار و تأویل بدان تمسک جسته که این مشی غیر صحیح و متناقض‌نماست.

همچنین در ادامه همین مسیر انحرافی در بند ۶ صفحه ۱۰۲ مولف افاده واقتباس معنی مقایسه از "فی" را غلط‌ترین و بی‌ربط‌ترین کلامی می‌داند که تاکنون شنیده است! (وهو أفحشُ کلام سمعته حتى الآن) و ابراز داشته‌اند که معنای مقایسه در آیه شریفه *فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة إلا قليل* را از خود سیاق کلام می‌فهمند نه افاده "فی". برای اثبات بطلان این مدعا علاوه بر تصریح ابن هشام در مغنی (ابن هشام، المغنی ۱۹۶۴: ۱۸۴) بر ثبوت وجه مقایسه برای "فی"، ابن عاشور هم در کتاب التحریر والتنویر با شرحی مفصل در این باره وجه مقایسه را مستنبط از ظرفیت فی دانسته و می‌گوید «وحرف فی در قول پروردگار "فی الآخرة" دلالت بر معنای مقایسه دارد، و مقایسه را از معنای فی به‌شمار آورده‌اند ... پس محققاً مقایسه معنایی است که به واسطه استعمال حرف ظرفیت حاصل می‌شود.» (ابن عاشور ۱۹۸۴، ج ۱۰: ۱۹۸). و در آخر باید اضافه کرد که اگر بنا بر قول مصنف معنای مقایسه از خود کلام مستنبط باشد نه به واسطه "فی"، باید کلام بدون وجود "فی" هم افاده معنای مقایسه کرده و بود و نبود فی در آیه مدخلیتی در القای این مقایسه نداشته باشد! که فساد این موضوع بر کسی پوشیده نیست.

۴.۲.۵ کارگردشناسی آن منخفه ونحوه عملکرد صحیح آن

در ذیل صفحه ۵۰ مولف به ضرس قاطع بیان داشته که هرگز حتی یک مورد هم دیده نشده که آن خفیه در آنجا عمل کند مگر آنکه اسمش حتما ضمیر شأن بوده! در صورتی که این

تقریر ادعایی ناصحیح و بر خلاف اصول متواتر نحوی است. ابن عقیل در ذیل این مبحث می‌گوید

کسی که شرط عملکرد آن مخففه را تقدیر ضمیر شأن محذوف دانسته تنها ابن حاجب است! و اما ناظم (ابن مالک) و قاطبه نحویان این شرط را لحاظ نکرده‌اند، چرا که اینها ضمیر شأن را خارج از قیاس می‌دانند، پس تا زمانیکه وجه دیگری بر توجیه کلام وجود داشته باشد کلام را بر آن حمل نمی‌کنند. و بدین سبب است که سیویه در آیه شریفه ﴿أَنْ يَأْتِيَ بِبُرْهَانٍ كَمَا كَفَرَ بِرَبِّهِ﴾ ضمیر کاف محذوف را به جای ضمیر شأن محذوف مقدر دانسته "أَنْ يَأْتِيَ بِبُرْهَانٍ كَمَا كَفَرَ بِرَبِّهِ" (ابن عقیل ۱۹۸۰، ج ۱: ۳۸۳).

دیگر آنکه اگر اسم آن مخففه (چه ضمیر شأن و چه غیر آن) محذوف باشد، خبر واجب است جمله باشد؛ ولی اگر اسم آن مخففه مذکور باشد به ندرت، دیگر لازم نیست خبر حتما جمله باشد، مانند قول جنوب بنت عجلان "لَقَدْ عَلِمَ الضَّيْفُ وَالْمُرْمِلُونَ ... بِأَنَّكَ رَبِّعٌ!" (همان: ۳۸۵). پس به وضوح می‌بینیم که اولاً در تمام کتب نحوی (بر خلاف ادعای حاجی علی) آن را خفیفه نخوانده بلکه مخففه خوانده‌اند (بنگرید به السیوطی ۲۰۰۶، ج ۱: ۴۵۳)، و این یعنی اینکه آن مخففه بر خلاف زعم ایشان مستقلاً ماهیت نحوی ندارد، و بلکه تخفیف یافته آن است. و دوّم آنکه مواردی ولو اندک در شعر فصیح و مورد وثوق عرب یافت می‌شود که آن مخففه در آن بدون تقدیر ضمیر شأن محذوف عمل کرده است.

۵.۲.۵ کارکردشناسی ناصحیح فاء جواب شرط

در صفحه ۹۸ ذیل بند ۵ در ضمن مجموعه آیاتی که مولف برای جواز (نه وجوب) دخول فاء بر جواب شرط ایراد کرده، در یک مورد آیه ۱۰۳ بقره را آورده ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ﴾ که معلوم نیست ربط و ضبط ایراد این آیه شریفه در این موقعیت چیست؟! چنانکه می‌دانیم بحث دخول فاء بر سر جمله جواب شرط (آن هم در صورت احراز شرایط) مختصّ ادوات شرط غیر "لَوْ" است، چونکه "لَوْ" شرایط منحصر به فرد خود را داشته و از دیگر ادوات شرط متمایز است (از باب وجوب عقد سببیت و مسببیت برای زمان ماضی، ودالات بر امتناع، و غیر جازم بودن ودخول لام بر سر خبرش به جای فاء و...)، بنا بر این در باب دخول فاء بر سر جواب شرط اصولاً و تحقیقاً لو جایی ندارد و از حیث این مساله خارج است (القوجوی ۱۹۹۵: ۵۶)؛ و آنچه که در مواضعی برای ربط جواب به شرط بر سر جزای لو وارد می‌شود لام است نه فاء، آنچنانکه در

آیه شریفه مورد استشهاد مولف نیز آمده است، مگر آنکه لو در حیزِ تمنی قرار گرفته و افاده رویای ناممکن کند که در آن صورت دیگر شرط نیست بنابر قول ابن الضائع و ابن هشام و خود مستقلاً اداتی برای افاده معنای تمنی است (ابن هشام، المغنی ۱۹۶۴: ۲۹۵)، و فاء‌ی که فعل مضارع بعد آن منصوب می‌شود پس از آن قرار می‌گیرد، مانند این سخن پروردگار *لو أن لنا كرة فنكون من المحسنين*؛ و اگر هم بنا بر بعضی اقوال در حالتی که معنای تمنی دارد، همان لو شرطیه باشد که مضمون تمنی گرفته است هم این فاء فاء جوابش نیست، آنچنانکه در شواهد شعری معتبر عربی مواردی آمده که پس از لو مُفیدِ تمنی دو جواب آمده است! یکی فعل مضارع منصوب به فاء که همان جواب تمنی است، و یکی هم جوابی مقرون به لام که در جواب لو مرسوم است و ذکر می‌شود، مانند این بیت مهلهل بن ربیعہ «فلو نبش المقابر عن كليب * * * فيخير بالذئاب أي زير // بيوم الشعثمين لقر عينا * * * وكيف لقاء من تحت القبور؟!» (همان: ۲۹۶). که هم جواب مقرون به فاء برای وجه تمنی آمده (فیخبر)، و هم جواب لو مستقلاً به عنوان ادات شرط مقرون به لام آمده است (لقر عينا). ذنائب و شعتمین نیز اسم دو موضع‌اند. بنا بر این ایراد این آیه توسط مولف (ولو أنهم امنوا واتقوا لمثوية ...) در میان انبوه شواهد دیگری که بر خلاف لو برای دخول فاء بر سر جوابشان موضوعیت دارند کاری غیر دقیق و نسنجیده است.

۶.۲.۵ قسم‌های منفی قرآن و توجیهات صحیح آن

در سطر ۲ صفحه ۱۳۷ در توجیه ورود قسم‌های منفی در قرآن (لا أقسم بيوم القيامة و ...) با کنار گذاشتن تمامی موارد توجیهی و تخریجی که برای آن وجود دارد و در کتب تفاسیر ادبی موجود است، تنها به یک وجه مصطنع از نزد خود استشهاد می‌کند و آن هم اینکه بعضی مقولات از آنجاییکه دارای اهمیت بسیار والایی هستند، ارزش‌شان به ترک قسم خوردن به آنهاست، و برای رعایت نهایت احترام به مقام منیع آنها و نیز نکاستن از شأن و منزلتشان بهتر است بدانها قسمی خورده نشود تا عظمتشان حفظ شود! برای تبیین وجه فساد قول ایشان تنها یک دلیل و یا یک پرسش کافی است و آن هم اینکه پس آیا سایر مواردی که خداوند متعال در قرآن به آنها به وفور قسم یاد کرده (چون خود وجود ذات مقدس ربوبی * فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم... * و * ونفس و ما سواها *؛ و نیز جان شریف خود پیامبر * لعمرك إنهم لفي سكرتهم يعمهون... * و لیل و شمس و نهار و قمر و ...) موجودات چندان با ارزش و با عظمتی نیستند که بدانها قسم ایجابی

یاد شده است؟؟؟! و اینکه خداوند به اینها قسم یاد کرده آیا بنا بر توجیه مولف بدین معناست که این قسم از موضوعات مورد قسم از چندان عظمت و تکریمی برخوردار نبوده‌اند که به خداوند به جهت حفظ نهایت احترام قسم‌خوردن به آنها را ترک کرده و یا از فعل منفی قسم برایشان استفاده کند؟؟؟!

۷.۲.۵ مفروض داشتن اعراب ناصحیح جزم بر فعل منصوب

توضیحات صفحه ۱۸۲ کتاب ذیل بند ۴ اعراب نصب یعلم در آیه *وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ* وفتحه واقع بر آن را راجع به رفع التقای ساکنین از یعلم دوم دانسته و فعل "یعلم" را مجزوم و عطف بر "لَمَّا يَعْلَم" نخست می‌داند. و برای پاسخ به سوالی احتمالی که: عرب اگر بخواهد رفع التقای ساکنین کند از کسره استفاده می‌کند گفته که هرگز چنین نیست و بلکه احيانا از فتحه نیز برای رفع این التقا استفاده میشود و مثال من السماء را آورده که کاملاً در فضای غفلت از موضوع طرح شده است. در صورتی که فتحه‌ای که در مثال وی بر روی نون "مِن" قرار گرفته بخاطر مکسور بودن حرف میم ماقبل و جلوگیری از توالی و استتقال کسره‌هاست که مفتوح شده است، آنچنانکه اگر بخواهیم بگوییم "مِنِ الْغَلَامِ؟" و رفع التقاء ساکنین کنیم بالعکس نون من را بخاطر همین عدم توالی فتحات مکسور می‌کنیم "مِنِ الْغَلَامِ؟" پس قیاس قیاس درستی نیست، علاوه بر آنکه فتحه و کسره -وحتی ضمّه نیز در مواردی در ضمائر هم و کم- ممکن است در اسماء و حروف برای رفع التقاء ساکنین به کار بروند، اما آنچه که در کلام عرب (کلام پروردگار و نظم و نثر و مشهور اقوال عرب) برای رفع التقاء ساکنین در "فعل مجزوم" مطرح شده و مورد استعمال اکید است استفاده از کسره به جای هر حرکتی است، آنچنانکه در قرآن حکیم هم حتی یک مورد رفع این التقاء را به فتحه نمی‌بینیم، برای مثال آیه *لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...* [بینه: ۱]؛ و *وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ* [حج: ۱۸]؛ و *فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ* [شوری: ۲۴] و ... دهها آیه دیگر که مطلقاً افعال مجزوم در آن به جهت متحرک شدن و التقای ساکنین مکسور شده‌اند. پس وجهی برای استدلال مولف باقی نمی‌ماند. ضمن آنکه توجیه اعراب آیه *ويعلم الصابرين* به وجه نصب هم تخریجات مهم و مستدلی دارد که در تفاسیر و کتب مهم نحوی و ادبی به تفصیل بیان شده است.

۶. نتیجه‌گیری

پس از بررسی انتقادی مواضع چالش‌برانگیز در کتاب مورد نقد، و اصلاح نگرش‌های ناصواب مطرح‌شده در آن با اتکا به مصادر معتبر نحوی و بلاغی، می‌توان نتایج این پژوهش را تحت عناوین ذیل تجمیع نمود:

نخست آنکه نویسنده بر اساس منویات اولیه خود که از عنوان پرطمطراق کتاب نیز برمی‌آید قصد داشته ساختارشکنی کرده و در بسیاری از مباحث مألوف نحوی که قرن‌هاست مطّرد و مورد تبعیت اصحاب نحو است آشنایی‌زدایی‌های گسترده‌ای به منصفه ظهور برساند که با دقتی ژرف در نحوه تقریرات مباحث ایشان درمی‌یابیم که قسمت عمده‌ای از تلاش‌های وی در واقع تخطی از اصول اولیه مبانی نحو و إهمال قواعد ثابت‌ه آن بوده، و در موارد بسیاری ایشان ساختارهای صحیح و اصولی علم نحو را شکسته است. کتاب تقریباً مستند به هیچ پشتوانه نحوی نیست و مولف عامدانه یا از روی سهو از نظام ارجاع و إحاله غفلت ورزیده، و در موارد بسیاری مخاطب نمی‌تواند صحّت و اصالت مباحث مطرح‌شده را به طور دقیق ارزیابی کرده و به درک درستی از آنها برسد. به نظر ناقد چنین منهجی در تالیف کتب تحلیلی نحو بیشتر شبیه به شخصی‌نگاری نحوی و تقریر ذهنیات خام و گذرای نویسنده در باب مسائل اجتهادی است. بنا بر این، اثر مذکور اساساً فاقد مستندسازی محتواهای نوین مطرح‌شده در خود بوده، و سطح ارجاع‌دهی در آن بنا بر رویکرد انقلابی‌ای که مولف مدعی آن بوده در سطح بسیار نازلی بوده و اثربخشی چندانی برای ارتقای سطح کیفی کتاب ندارد.

همچنین فرایند تولید محتوا از سوی نویسنده بسیار تکراری و یکنواخت و مالال‌آور بوده، و ساخت و پرداخت مسائل نحوی از سوی ایشان نیز با رویه‌ای یکسان و غیرجاذب طرح‌ریزی شده که کتاب را از فضای نگارشات دقیق و هدفمند نحوی دور کرده و رغبت مخاطب را برای پیشروی در سیر مطالعاتی کتاب کاملاً می‌زداید. همچنین این آرای منحصر بفرد عموماً به لحاظ نحوی ساختارگریز بوده، و در جاهای بسیاری از منطق نحوی مُتقن و باورپذیری تبعیت نمی‌نماید. موارد متعددی از تحلیلات نویسنده درباره مسائل ساده و ابتدایی نحو بوده که وی با ارائه استدلال‌ات معقّد و پیچیده ذهنی و براهین عقلی و فلسفی غیرضروری ذهن خوانندگان متوسط و مبتدی را مغشوش کرده و از یک نکته ساده یک حفره عظیم و غیر قابل پوشش در ذهن مخاطب پدید آورده است. بنابراین هرچند نگارنده در جای جای اثر خویش سعی در ارائه الگویی روش‌مند و مستدل در باب

مسائل اجتهادی داشته، ولیکن به جهت عدم رویکرد مناسب به چیدمان منطقی موازین نحوی از گذشته تا کنون، و نیز عدم انسجام در منطق گفتاری و گفتمان‌کاوی صحیح نقدی، در جرح و تعدیل و سامان‌دهی آرای پیشین نحویان توفیق چندانی نداشته است. در نهایت مؤلف در مواردی که راجع به یک مسأله نحوی آراء متضارب و متعددی وجود داشته و مورد خلاف بوده است، بدون ذکر حتی یک مورد از تخریجات موجود در کتب نحوی مستقیماً اقدام به صدور رأی می‌نماید و با این رویکرد حتی امکان مقایسه رأی خود با آراء دیگران را هم از مخاطب سلب می‌کند، و در واقع در فضایی سربسته و مخدوش آراء خود را به مخاطبان تحمیل می‌نماید.

۷. کتاب‌نامه

- ابراهیم، مصطفی و آخرون (۱۹۸۹)، المعجم الوسیط، الجزء الأول و الثاني، اسطنبول-ترکیه: دار الدعوة.
- ابن جنی (۱۹۵۲)، الخصائص، بتحقیق: محمد علی النجار، القاهرة: دارا لکتب المصرية.
- ابن عاشور (۱۹۸۴)، تفسیر التحرير و التنویر، المجلد ۱۰، تونس: الدار التونسية للنشر.
- ابن عقیل (۱۹۸۰)، شرح ابن عقیلی علی ألفیه ابن مالک، الجزء الأول، الطبعة ۲۰، القاهرة: دار التراث.
- ابن منظور الإفريقي (۲۰۰۵)، لسان العرب، الجزء الرابع، بیروت-لبنان: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ابن هشام الأنصاری (۱۹۶۴)، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، بتحقیق الدكتور مازن المبارک ومحمد علی حمدالله، مراجعة: سعید الأفغانی، الطبعة الأولى، دمشق: دار الفکر.
- أحمد بن حسین، منشی قمی (۱۳۵۹ش)، گلستان هنر، تصحیح: احمد سهیلی خوانساری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- الجلالسی، بشیة (۱۹۷۱)، القیاس أصلاً من أصول الفقه، بیروت-لبنان: دار الکتب العلمیة.
- الجوهري، إسماعیل بن حماد (۲۰۰۸)، الصحاح، اعتنى به: خليل مأمون شيخا، بیروت-لبنان: دار المعرفة.
- حاجی علی، حمید (۱۳۸۴)، ثورة نحویة فی هیئة تعلیقه استدلالیة علی مغنی الأديب، چاپ اول، قم: انتشارات تشیع.
- الخطیب القزوينی (۲۰۰۳)، الإيضاح فی علوم البلاغة، وضع حواشیه: إبراهيم شمس الدين، الطبعة الأولى، بیروت-لبنان: دار الکتب العلمیة.
- الزمخشري (۲۰۰۸)، تفسیر الکشاف، ضبط و توثیق: أبی عبد الله الدانی، المجلد الثاني، بیروت-لبنان: دار الکتب العربی.
- السکاکي (۱۹۸۷)، مفتاح العلوم، ضبط و تعلیق: نعیم زرزور، الطبعة الثانية، بیروت-لبنان: دار الکتب العلمیة.
- السمن الحلبی (لا تا)، الدر المصون فی علوم الکتب المکنون، تحقیق: الدكتور أحمد محمد الخراط، الجزء ۴، دمشق: دار القلم.

فقدان نگارش و نگرش صحیح نقادانه در تقریر اصول نحوی ... (مالک عبدی) ۲۶۳

سیبویه (۱۹۹۲)، *الكتاب*، تحقیق و شرح: عبدالسلام هرون، الجزء الثالث، القاهرة: مكتبة الخانجي.
الطنطاوي، محمد (۱۹۹۵)، *نشأة النحو و تاريخ أشهر النحاة*، الطبعة الثانية، دار المعارف بمصر.
عبد القاهر الجرجاني (۲۰۰۱)، *دلائل الإعجاز*، علق عليه: السيد محمد رشيد رضا، الطبعة الثالثة، لبنان - بيروت: دار المعرفة.
الغلاييني، الشيخ مصطفى (دون تاريخ)، *جامع الدروس العربية*، راجعه و نقحه: الدكتور عبد المنعم خفاجة، الجزء الثاني، صيدا-بيروت: منشورات المكتبة العصرية.
الفخر الرازي، محمد بن عمر (۱۹۸۱)، *التفسير الكبير*، المجلدات ۷ و ۱۲ و ۲، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر.

فضايلي، حبيب الله (۱۳۶۲ش)، *اطلس خط، چاپ دوّم، اصفهان: انتشارات مشعل اصفهاني*.
القلقشندی، أبو العباس أحمد (۱۹۲۲)، *صبح الأعشى فى كتابه الإنشاء*، القاهرة: دار الكتب المصرية.
القوجوى، محمد بن مصطفى (۱۹۹۵)، *شرح قواعد الإعراب لابن هشام*، دراسة و تحقيق: إسماعيل إسماعيل مروة، الطبعة الأولى، بيروت-لبنان: دار الفكر المعاصر؛ سورية-دمشق: دار الفكر.
القونوى الحنفى، عصام الدين إسماعيل بن محمد (۲۰۰۱)، *حاشية القونوى على تفسير الإمام البيضاوى، ضبطه و صحّحه و خرّج آياته: عبد الله محمود محمد عمر، الجزء ۱۲، الطبعة الأولى، بيروت-لبنان: دار الكتب العلمية*.

مختار عمر، أحمد (۱۹۹۷)، *اللغة و اللون، الطبعة ۲، القاهرة: عالم الكتب للنشر و التوزيع*.
مقدّس اردبيلي، أحمد بن محمد (لا تا)، *زبدة البيان فى أحكام القرآن*، طهران: مكتبة مرتضى.
مكارم شيرازى، ناصر (۱۳۸۷)، *تفسير نمونه، جلد چهارم، چاپ سى و ششم، تهران: دار الكتب الإسلامية*.
منشى قمى، قاضى مير احمد (۱۳۵۹)، *گلستان هنر، مصحح: احمد سهيلي، تهران: بنياد فرهنگ ايران*.
الهاشمى، أحمد (لا تا)، *جواهر البلاغة، ضبط و تدقيق و توثيق: د. يوسف الصميلي، صيدا-بيروت: المكتبة العصرية*.

The Luscher Colour Test (1978), by Max Luscher, Ian A. Scott Pan Books.

The Art of Color and Design (1951), by: Mitland Graves, Second edition, U.S.A.

علاء الدين، <http://www.alkhaleej.ae/supplements/page/f9e5e1b3-5016-4b04-8ab8-3df55847ac77>

محمود (۲۰۱۹)